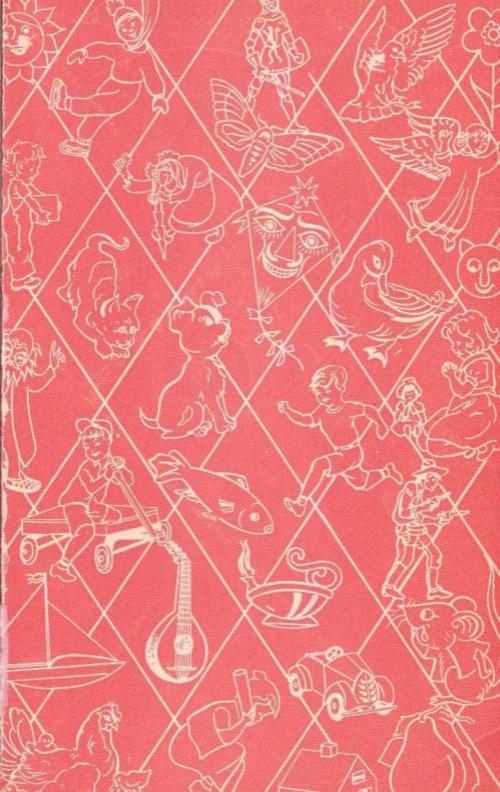


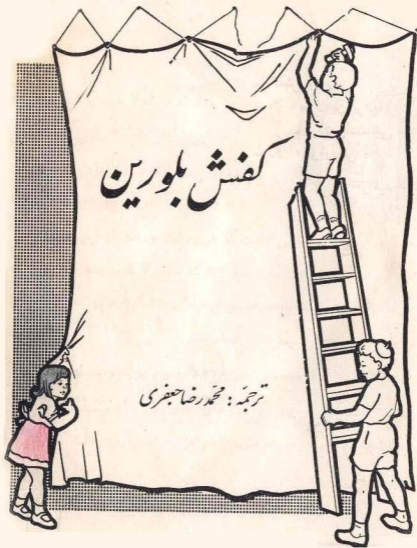
کتابهای طلایی

۲

کفش بلورین







کفش بلورین

ترجمہ: محمد رضا جعفری

- کفش بلورین
- ملکه سرزمین برفها
- مردی برای پادشاهی : در این کتاب داستانهایی :
- روباه موش مرده

را خواهید خوانند.

چاپ اول ۱۳۴۲

چاپ دوم ۱۳۴۴



سازمان کتابهای طلایی

◆ کفش بلورین

در زمان قدیم ، همانوقتی که
دردنیا جن و پری فراوان بود ، دختری
زیبا ودوست داشتنی باسمندلرازندگی

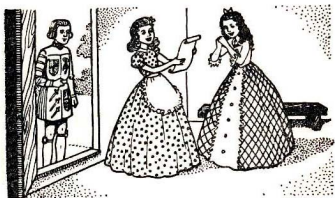


میکرد. اودوخواهر ناتنی داشت که هرروزش بودندو باوخیلی حسودی
می کردند. آنهاهیچوقت اجازه نمیدادند که سیندلرا بفهمدچقدرزیباست.
باولباسهای پاره میپوشاندند ومجبورش میکردند تمام کارهای سخت قصری
را که درآن زندگی میکردند، انجام دهد.

سیندلرا اتاق مخصوص بخودش نداشت وهرروزغروب وقتی که کار-
هایش راانجام میداد روی خاکسترهای اجاق آشپزخانه مینشست و شبها
هممانجا میخوابید وهمیشه مثلدوناخواهری زشتش آرزو داشت که بیک
مجلس رقص برود .

یکروز شاهزاده چارمینگ جوان ، پسر یکی از دوستان پدر

سیندرلا، مجلس رقصی ترتیب داد و برای آنها دعوتنامه‌ای فرستاد که در آن همه افراد خانواده دعوت شده بودند.



جشن در کاخ سلطنتی برگزار میشد و همه خود را برای شرکت در این مجلس آماده میکردند؛ ولی به سیندرلا اجازه داده نشد که به آن مجلس برود. سیندرلا خیلی غمگین شد تا مدتی پس از اینکه خواهرهای ناتنی‌اش با لباسهای زیبایشان بکاخ شاهزاده رفتند کنار آتش نشسته بود و فکر میکرد که چقدر خوب بود اگر او هم با آنها میرفت.

ناگهان صدائی گفت: «سیندرلا من پری حامی تو هستم و بعضی وقتها مواظبت بادم و میدانم که چقدر مهربانی و چقدر آرزو داری که به مجلس رقصی بروی. ناراحت نشو تو هم به آنجا میروی؛ ولی اول باید برایم یک کدو بیاوری.»

سیندرلا هر چه را پری گفت انجام داد . پری کدو را روی زمین گذاشت و با عصای نازکی که در دست داشت آنرا تکان داد . ناگهان کدو تبدیل به يك کالسکه طلائی چهاراسبه شد ، که يك فراش و يك سورچی داشت و آماده بود که سیندرلا را به کاخ شاهزاده ببرد . سیندرلا از خوشحالی در پوست خود نمی گنجید اما تا چشمش به لباسهای پاره اش افتاد اخمهایش توی هم رفت .

او چطور میتواند با آن لباسهای پاره به چنین مجلسی پابگذارد؟ پری ، قیافه در هم سیندرلا را دید و متوجه موضوع شد . عصای نازکش را بالای سر سیندرلا تکان داد ، ناگهان کفش و لباسهای او به لباس شب و کفش بلورین زیبایی تبدیل شد .



بعد پری مهربان گفت: «حالا به قصر سلطنتی برو و خوش بگذران ولی یادت باشد که تغییر وضع تو فقط تا نیمه شب ادامه دارد . و پس از





آن لباس شب و کالسکه‌ات ناپدید خواهد شد . « سیندرلا
به پری قول داد که تا نیمه شب به خانه برگردد ، و
آنوقت با کالسکه طلایی زیبایش براه افتاد .



در آن مجلس با اینکه دختر زیاد بود هیچکدام نتوانسته بودند
توجه شاهزاده جوان را بخود جلب کنند و شاهزاده از این بابت سخت
دلگیر بود ، و قصد داشت مجلس را ترك کند . در همین موقع سیندرلای
زیبا وارد تالار قصر شد .

شاهزاده چارمینگ تا او را دید احساس کرد که با تمام وجودش
او را دوست میدارد .

کمی بعد ، شاهزاده چارمینگ و سیندرلا با هم مشغول رقص
بودند .

